

کتاب



داستان پدری که سام بود! آغاز داستان زال



هفته دفاع مقدس و رمان کاراگاهی

یادداشت‌های یک دبیر
دلنگ!

محمدعلی یزدانپار

دیپروکتاب

mohammadalyazdanyar@gmail.com



اول. باور بفرمایید این تعطیلی‌ها دل ما را برای شما یک ذره می‌کند، اصلاً هفته‌ای که در آن کار نکنیم یک جور پادروایی می‌گذرد، انگار یک چیزی در تمام هفته لنگ می‌زند و اصلاً دست و دل ما به هیچ کار دیگری نمی‌رود. خلاصه که دل ما برای شما خیلی تنگ شده بود و الان بسیار خوشحالیم که در خدمت شما هستیم.

دوم. همان ابتدای امر که با سردبیر گرامی برای بستن صفحات صحبت می‌کردیم قرار گذاشتیم حتی اگر سنگ هم از آسمان بارید صفحه کودک و نوجوان ما به هیچ عنوان از جدول هفتگی حذف نشود. تنها صفحه‌ای هم که چهل شماره پیاپی (آن هم با کاردانی و تدبیر خانم رحیمی‌پور) منتشر شده است همین صفحه کودک و نوجوان است.

یکی، دو شماره پیش مجبور شدیم به علت کمبود مکان یکی از مطالب صفحه کودک و نوجوان را خارج کنیم که در این شماره داخل یکی از همین صفحات پیش روی شما کار شده است، در واقع این هفته ما یک صفحه کودک و نوجوان داریم و یک مطلب نوجوان بیرون از همان صفحه!

سوم. هفته دفاع مقدس هم آمده و ما گفتیم به جای یک اثر، این بار یک نویسنده را در این زمینه نشان کنیم و به بررسی دو اثرش بپردازیم، باشد که همه دور هم رستگار شویم. اگر این حرکت خوب بود و جواب داد و شما راضی بودید، به بهانه‌های مختلف همین روند را ادامه می‌دهیم.

چهارم. اخیراً کتابی از «پاتریشیا‌های اسمیت» به نام «طراحی و نوشتن داستان‌های معمایی» را توروک می‌کردم. کتابی است جمع و جور و بسیار خواندنی برای کسانی که به نوشتن انواع داستان‌های کاراگاهی، جنایی، پلیسی و معمایی علاقه دارند. در این کتاب او مینار را بر یکی از آثار خودش یعنی «سلول شیشه‌ای» قرار می‌دهد و ارجاع‌های زیادی در کتاب به این رمان خودش دارد. هر دو کتاب توسط نشر چترنگ ترجمه و به بازار روانه شده‌اند. به نظر من که مطالعه یک اثر آموزشی بر مبنای یک رمان، وقتی هم کتاب آموزشی و هم رمان جلوی چشمتان باشد، تجربه بسیار جالبی است. حالا اگر جفت این کتاب‌ها را یک نویسنده نوشته باشد آن موقع میزان لذت من از اثر چند برابر خواهد شد. نظر شما چیست؟ بخوانید و به ما هم نظراتن را بگویید. باقی باشد به بقای شما!

ترسیدند که بروند و به سام حرفی بزنند. هفته‌ای گذشت تا اینکه زنی از زنان خدمتکار سرای سام بالاخره پیش او رفت و با زبانی خوش و چرب و نرم به او گفت که خداوند پسری به او داده است، سالم و سلامت و بسیار گوگولی و بانمک که در این میان مویی دارد به سپیدی برف. تو گویی بر سر سام عذابی الهی وارد شده باشد، آنچنان ناراحت شد که نگو و نپرس! بر بخت خود لعنت فرستاد که بعد از این همه بی‌اولاد ماندن حالا فرزندی از نژاد شیطان نصیبش شده است.

نام او را زال به معنی پیرگذاشت و دستور داد که او را از جلوی چشمش ببرند! همسرش به دست و پای او افتاد که «عجب آدمی هستی! چه کار به این طفل معصوم داری؟» اما او کوتاه نیامد و در اندیشه زشت و بی‌ادبی‌ای بود که در شماره بعد به شما خواهیم گفت و تا آن شماره حواستان باشد که قبل از بچه دار شدن حتماً خوب در مورد وظایف والدینی خود مطالعه کنید!

نمی‌دانم شما باورتان می‌شود یا نه، من که خودم شخصاً باور نمی‌کنم برای دومین شماره پیاپی - که البته با شماره قبلی سال‌ها فاصله دارد - اینجا باشم! اصلاً چه افتخاری بالاتر از دیدار شما عزیزان و دوستان و یاران و رفقا و هر لقب خوبی که سراغ دارم! به اینجا رسیده بودیم که منوچهر پادشاه ایران شد، پهلوانان به رهبری سام از او خواستند که دیگر جامه رزم از تن به در بیاورد و به جایش لباس عشق و حال (یا همان جامه بزم!) بپوشد و بخورد و بیاشامد و اما اسراف نکند و در کنار همه اینها به حکمرانی و گستراندن عدالت در خاک ایران زمین بپردازد که او شاه‌ی است عادل و دانا و بهتر است که زود و خورد و کتک‌کاری با دشمنان خارجی و دیو و ددان را به گروه پهلوانان و جنگ‌سالاران بسپارد. اما در هر خوشی، قطعاً ناامردی‌هایی وجود دارد، دل سام نیز مشغول بود به اینکه سال‌هاست همسر گزیده و فرزندی ندارد. لطف خدا شامل حال او شد و روزی همسرش به او مژده داد که باردار است. طبیعتاً ۹ ماه گذشت و فرزند پسر سام به دنیا آمد: پسری با پوستی سرخ و مویی سراسر سپید. با دیدن این نوزاد همه در شگفت شدند و اصلاً

درباره یکی از مهم‌ترین مجموعه داستان‌های کوتاه ایرانی

چگونه با ۱۰۰ صفحه، جاودانه شویم!

سربازان جنگی یعنی پوتین و نشان دادن تاریکی درون آن نمایانگر ظلمت و غم عمیقی است که جنگ به انسان‌ها تحمیل می‌کند. اما یک ویژگی بارز نثر نجدی که بیش از هر چیز من را جذب داستان‌های دلنشین او کرده است توصیفات شاعرانه، تشبیهات بی‌نظیر و ادبیات لطیف کار اوست. این توصیفات در داستان‌های عاطفی و عاشقانه او بیشتر دیده می‌شود؛ مثلاً وقتی در «سه‌شنبه خیس» به زیباترین شکل از هجوم باد و باران بر چتر و چادر ملیحه سخن می‌گوید.

البته سایر داستان‌ها نیز از این امر مستثنی نیست و او برای توصیف ساده‌ترین اشیا از استعاره‌های نمادین خود کمک می‌گیرد. مثلاً آنجا که در «تاریکی در پوتین» پدر طاهر کنار رودخانه‌ای که مثل سنگ قبری بدون اسم، ساکت است روی سنگی قوز کرده می‌نشیند؛ پدری که سال‌هایتمادی نشستن کنار مزار پسر شهیدش، پشت او را خم کرده است.

در نهایت اینکه این ۱۰ داستان ما را با خود به جهانی نمادین و غیرواقعی که بیژن نجدی به دقت و زیبایی تصویر کرده می‌برد و به ما این امکان را می‌دهد تا در دنیای مدرن او انتخاب کنیم قهرمان کدام داستان باشیم؛ مرتضی باشیم و به دنبال یافتن هویت واقعی خود، جان دهیم؛ یا پدر طاهر که هویت خود را به پسرش گره زده و یا اینکه نقش ملیحه را بازی کنیم و برای فرار از واقعیت‌ها به سنت امن و آشنای خود چنگ بزنیم.

در داستان «استخری پراز کابوس» مرگ قو به عنوان پرنده‌ای بی‌گناه نماد تمام موجودات بی‌دفاع محیط زیست است که قربانی غفلت و ظلم انسان‌ها می‌شود، یا در داستان «تاریکی در پوتین» انتخاب کفش

زهره احمدی کاشانی
آموزگار



کتاب «یوزپلنگانی که با من دویده‌اند» اثر بیژن نجدی شامل ۱۰ داستان کوتاه می‌شود که قهرمان هر کدام از آنها به شکلی با موضوع مرگ مرتبط است، هرچند ممکن است خود موضوع مرگ در آن داستان درجه چندم اهمیت را داشته باشد. در واقع وقایع و اتفاقاتی که پیرامون این مسأله رخ می‌دهد پیام اصلی داستان‌هاست.

دغدغه‌های اجتماعی، فرهنگی یا زیست‌محیطی نجدی در جامعه سنتی ایران معاصر (پس از جنگ ایران و عراق) که مورد هجوم مدرنیته قرار می‌گیرد در فضای شاعرانه داستان‌هاش به تصویر کشیده می‌شود. شاید بتوان گفت مرگ «یوزپلنگانی که با من دویده‌اند» مرگ سنت در تقابل با مدرنیته است.

در تمام داستان‌های نجدی یک فرد، حیوان یا شیء نقشی نمادین پیدا می‌کند و پیام و مفهوم مورد نظر او را به خواننده منتقل می‌کند.

در داستان «استخری پراز کابوس» مرگ قو به عنوان پرنده‌ای بی‌گناه نماد تمام موجودات بی‌دفاع محیط زیست است که قربانی غفلت و ظلم انسان‌ها می‌شود، یا در داستان «تاریکی در پوتین» انتخاب کفش

این ۱۰ داستان ما را با خود به جهانی نمادین و غیرواقعی که بیژن نجدی به دقت و زیبایی تصویر کرده می‌برد و به ما این امکان را می‌دهد تا در دنیای مدرن او انتخاب کنیم قهرمان کدام داستان باشیم

